

دوفصلنامه علمی - پژوهشی پژوهش‌های ترجمه در زبان و ادبیات عربی

سال ۵، شماره ۱۳، پاییز و زمستان ۱۳۹۴

دشواری ترجمه زبان عرفان (بررسی مورد پژوهانه: غزلیات مختارة

مین دیوان شمس تبریز)

محسن سیفی*^۱ و نجمه فتحعلی‌زاده^۲

۱- استادیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه کاشان

۲- کارشناسی ارشد زبان و ادبیات عربی دانشگاه کاشان

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۰۶/۱۵؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۱۲/۰۲)

چکیده

برگردان آثار ادیبان عارف و شاعران سالک به سبب پیچیده‌گویی‌ها و کاربرست رموز و اصطلاحات خاص، همواره یکی از چالش‌های فراروی مترجمان بوده است. غزلیات شمس که مجموعه سروده‌های عرفانی مولاناست، تاکنون چندین بار به زبان عربی برگردانده شده است. از جمله این ترجمه‌ها، ترجمه «محمد سعید جمال‌الدین» است که به صورت گزیده‌ای از غزلیات شمس ارائه گردیده است. در این پژوهش، با روشی توصیفی - تحلیلی در نقد ترجمه سعی می‌شود تا برخی نارسایی‌های این ترجمه و عوامل تأثیرگذار بر آن مورد بررسی قرار گیرد. تسلط نداشتن مترجم به زبان فارسی، دقت نکردن در خواندن واژگان و عبارات، وجود کلماتی که در نوشتار و خواندن یکسان و در معنا متفاوت هستند، تشخیص ندادن فاعل از مفعول، توجه نکردن به علائم نگارشی در متن اصلی، از جمله عوامل تأثیرگذار در ترجمه نادرست برخی ابیات دیوان می‌باشد. بدیهی است با توجه به اینکه این مجموعه عربی به صورت منثور ترجمه شده است، تفاوت‌های عروضی بین دو اثر بررسی نخواهد شد.

واژگان کلیدی: تعریب، غزلیات شمس، نقد، محمد سعید جمال‌الدین.

* Email: Motaseifi2002@yahoo.com

مقدمه

دیوان غزلیات شمس، سروده مولانا جلال‌الدین محمد بلخی (م. ۶۷۲ ق.)، شاعر برجسته ایرانی که در آن از عشق وافر خود به شمس‌الدین تبریزی سخن گفته، همواره مورد توجه دستداران شعر و ادب بوده است و بسیاری از ناقدان و پژوهشگران ادبیات فارسی به بررسی و تحقیق پیرامون این اثر ارزشمند پرداخته‌اند و یا حتی مترجمانی از کشورهای عربی به ترجمه آن روی آورده‌اند. محمد سعیدجمال‌الدین نیز، ترجمه‌ای منشور از صد و یک غزل مولوی را بر طبق دیوان غزلیات شمس با شرح شفيعی کدکنی ارائه داده است.

آنچه در این پژوهش مد نظر قرار گرفته، بررسی کاستی‌های ترجمه عربی غزلیات شمس است. بدیهی است هر ترجمه‌ای ممکن است خطاهایی داشته باشد که عامل آن صرفاً آشنا نبودن با زبان مبدأ نیست، بلکه باید توجه داشت که مترجم برای ترجمه متون، به‌ویژه متون ادبی باید به اصولی، از جمله آشنایی کافی با زبان فارسی، دقت در خواندن واژگان و عبارات، تشخیص صحیح ارکان جمله، توجه به علائم نگارشی در متن و درک صحیح اصطلاحات فارسی پایبند باشد و در رعایت آنها بکوشد. در این مقاله، سعی شده است با تطبیق نمونه‌های شعری و ترجمه عربی آنها، کاستی‌ها و خلل‌هایی که در اثر ترجمه بر آنها وارد آمده است، بیان شود و تفاوت‌های دو اثر مورد تطبیق قرار گیرد.

۱- پیشینه پژوهش

جدا از پژوهش‌هایی که درباره مولوی به زبان فارسی انجام گرفته است، مولوی‌پژوهان در زبان عربی نیز کارهای بایسته‌ای انجام داده‌اند؛ از جمله آنها:

۱- جواهر الآثار فی ترجمه مثنوی مولانا البلخی الرومی که عبدالعزیز شرا به سال

۱۳۳۲ هجری قمری آن را تألیف کرده است.

۲- فصول من المثنوی تألیف عبدالوهاب عزّام که در سال ۱۹۴۶ میلادی تدوین شده است.

۳- يد الشعر و الشمس المنتصرة که ترجمهٔ منتخبی از اشعار مولوی از سوی عیسی علی العاکوب است و به سال ۲۰۰۴ میلادی چاپ شده است.

از آنجا که تاکنون اثر مستقلی در موضوع نقد ترجمهٔ محمد سعید جمال‌الدین از غزلیات شمس صورت نگرفته، این جستار بر آن است که با بررسی این کتاب، نقدهایی را بر این ترجمه ارائه دهد.

۲- معرفی اثر

غزلیات شمس که سروده‌های مولوی، عارف و شاعر بی‌بدیل ایرانی است، از سوی مترجمان به زبان عربی برگردانده شده است که از میان آنها، محمد سعید جمال‌الدین، در کتابی با عنوان قصائد مختارة من دیوان شمس تبریز به ترجمهٔ گزیده‌هایی از غزلیات شمس همت گماشته است.

این ترجمه، ترجمه‌ای منثور از صد و یک غزل از دیوان شمس تبریزی است که مترجم آن را با تکیه بر مجموعه‌ای که شفیع کدکنی آن را از دیوان برگزیده، انتخاب نموده است که با ویژگی‌هایی، همچون سهولت و دوری از پیچیدگی و اغراق در معانی صوفی و نزدیک بودن به ذوق خوانندهٔ عربی متمایز می‌شود.

مترجم کوشش کرده تا در این ترجمه برای خوانندهٔ عربی ترجمه‌ای دقیق و کامل ارائه دهد، هرچند او در ترجمهٔ برخی ابیات دچار اشتباه شده است و مقصود شاعر را به درستی درک نکرده است. اما با وجود این، او سعی کرده تا اندازه‌ای که ممکن است مقداری از زیبایی شعر را حفظ کند و الفاظ شعر و زبان آن را به کار گیرد و در پاره‌ای اوقات، موسیقی داخلی متن فارسی و سجع و قافیه را نیز مراعات نموده است؛ برای مثال، می‌توان به ترجمهٔ بیت زیر اشاره کرد:

«ای یار ما! عیار ما! دام دل خمار ما!

پا وامکش از کار ما، بستان گرو دستار ما»

(مولوی، ۱۳۸۲: ۶۹).

و اینک ترجمه عربی آن:

«رفیقنا أنت، عیارنا أنت

قید قلبنا... خمّارنا أنت

لاتسحب القدم عن شأننا

بل خذ بعقده عمامتنا» (الرومی، ۲۰۰۸ م: ۶۰).

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، مترجم سعی نموده تا با آوردن دو کلمه «عیارنا» و «خمّارنا» به عنوان سجع در این متن، بر زیبایی ترجمه خویش بیفزاید.

علاوه بر این، او با کمک گرفتن از شروح غزلیات شمس و آوردن توضیحات کافی در پاورقی صفحات، سعی کرده تا فهم متن فارسی را برای خواننده عربی آسان‌تر نماید. از جمله شرح‌هایی که مترجم از آنها بهره گرفته، می‌توان شرح شفیع کدکنی، بدیع‌الزمان فروزانفر و جلال‌الدین همایی را نام برد. از دیگر ویژگی‌های این اثر می‌توان به عنوان آن اشاره نمود. هرچند این اشعار در قالب غزل سروده شده، اما مترجم به دلیل نزدیکی اصطلاح قصائد به ذوق خواننده عربی، عنوان ترجمه خود را قصائد مختارة نام نهاده است.

۳- پرسش‌های پژوهش

این مقاله در پی آن است تا به پرسش‌های زیر پاسخ دهد:

الف) آیا مترجم توانسته است مفاهیم مورد نظر مولوی را به خوبی به زبان مقصد انتقال دهد؟

ب) چه عواملی سبب خطای احتمالی مترجم در ترجمه صحیح گردیده است؟

ذکر این نکته نیز لازم است که یکی از دشوارترین انواع ترجمه، ترجمه شعر است. «واضح است که زبان شعر، زبانی جداگانه و متفاوت با زبان معمول است. محدودیت‌های وزن، قافیه و موسیقی درونی شعر، یکی از موانع عمده ترجمه شعر است؛ زیرا شعر - حتی شعر آزاد - عموماً متکی بر وزن عروضی، قافیه و موسیقی است» (اقبالی، ۱۳۸۸: ۱۶). شعری که به نثر ترجمه می‌شود، شکل عروضی خود و وزن و قافیه را از دست می‌دهد.

علاوه بر این، موسیقی درونی و آهنگ خاص کلام هم از بین می‌رود و ممکن است صنایع ادبی نیز در ترجمه دستخوش تغییر گردیده باشد و یا از کلام حذف شود. جاحظ در این باره گفته است: «شعر، قابلیت ترجمه شدن را ندارد و نمی‌توان آن را از زبانی به زبان دیگر نقل کرد و اگر چنین شود، نظم آن بریده، وزن آن باطل و زیبایی آن از میان می‌رود و از مقام بداعت ساقط می‌شود» (جاحظ، ۱۹۸۸م: ۷۵).

دشواری ترجمهٔ شعر موجب شده تا در این جستار، کتاب *قصائد مختارة من دیوان شمس تبریز* که ترجمهٔ عربی گزیده‌هایی از *غزلیات شمس* است، به بوتۀ نقد کشیده شود. در این راستا، پس از بیان ترجمه و اهمیت آن به نقد ترجمهٔ واژگان، ترجمهٔ عبارات، ترجمهٔ تعبیرهای خاص مولانا در این ترجمه خواهیم پرداخت.

۴- ترجمه و اهمیت آن

ترجمه از ریشهٔ «رجم» به معنای «سنگ‌پرانی» است (راغب الإصفهانی، ۱۴۱۲ق: مادهٔ رجم) و به عبارتی، برگرداندن گفتار یا نوشتار از زبانی به زبان دیگر است (انوری، ۱۳۸۱: مادهٔ ترجمه). ترجمه در اصطلاح، انتقال معنی کلام از زبانی به زبان دیگر، به شیوه‌ای که همهٔ معانی و مقاصد منظور در متن اصلی را متضمّن باشد (ر.ک؛ سلماسی‌زاده، ۱۳۶۹: ۱۱).

کت فورد ترجمه را چنین تعریف می‌کند: «جایگزینی موادّ متنی در یک زبان (زبان مبدأ) با موادّ متنی معادل در زبان دیگر (زبان مقصد)» (لطفی‌پور ساعدی، ۱۳۷۴: ۶۶). ارزش ترجمه آنکه روشن می‌شود که به عنوان حلقهٔ اتصال میان فرهنگ‌ها و زبان‌های مختلف، باعث انتقال مؤلفه‌های فرهنگی، ادبی و علمی می‌گردد. اما با وجود نقش انکارناپذیری که ترجمه در ارتباطات فرهنگی و علمی ایفا می‌کند، گاهی ممکن است نارسایی آن یا تسلط نداشتن مترجم به برخی مؤلفه‌های زبانی در زبان مقصد، نتیجهٔ معکوس و منفی داشته باشد که می‌توان این ناسازواری را در برخی متون ترجمه شده در دوره‌ها و زبان‌های مختلف مشاهده نمود.

۴- نقد ترجمه واژگان

در این بخش، به بررسی عواملی می‌پردازیم که سبب شده تا مترجم در ارائه ترجمه واژگان، ترجمه‌ای صحیح ارائه ندهد. گفتنی است ترجمه واژگان، شامل دو بخش ترجمه اسم‌ها و ترکیب‌ها و ترجمه فعل‌ها می‌شود. از عواملی که سبب شده مترجم در ترجمه واژگان دچار خطا شود، می‌توان به عدم آشنایی کافی نداشتن با زبان مبدأ، وجود واژگان متشابه در زبان فارسی، وجود واژگانی که در نگارش یکسان، اما در خواندن متفاوت هستند و خواندن نادرست الفاظ و واژگان اشاره نمود که در ادامه به توضیح هر یک از آنها می‌پردازیم.

۴-۱) ترجمه اسم‌ها و ترکیب‌ها

یکی از نکات مهم و مورد توجه در ترجمه، آشنایی با زبان مبدأ است. یوجین نایدا از برجسته‌ترین تئوری‌پردازان علم زبان‌شناسی، ترجمه را چنین تعریف می‌کند: «ترجمه عبارت است از: بیان دوباره پیامی از زبان مبدأ در قالب نزدیکترین معادل طبیعی آن به زبان مقصد، نخست با رعایت معنی، سپس با رعایت سبک نوشتاری» (شمس‌آبادی، ۱۳۸۰: ۲۸-۲۹). هر مترجمی باید با واژگان و اصطلاحات خاص زبان مبدأ آشنایی کامل داشته باشد تا بتواند با رعایت امانت‌داری برای ارائه ترجمه‌ای صحیح بکوشد.

مترجم اثر مورد بحث در این مقاله، به دلیل آشنایی کافی نداشتن با زبان مبدأ، در برخی موارد، اسم‌ها و ترکیب‌ها را غلط ترجمه کرده است؛ به عنوان مثال، در بیت زیر مترجم در باب واژه «خوش طالعان» ترجمه صحیحی ارائه نداده است:

«بیگاه شد، بیگاه شد، خورشید اندر چاه شد

خیزید ای خوش طالعان، وقت طلوع ماه شد»

(مولوی، ۱۳۸۲: ۹۶).

در شرح دیوان کبیر، ذیل واژه «خوش طالعان» آمده است: «دارای طالع خوب» (همان، ۱۳۶۳: ۲۸۰). اما مترجم در ترجمه این بیت آورده است:

«أقبل اللَّيْل، أقبل اللَّيْل، غَابَ الشَّمْسُ فِي الْجُبِّ
هَلَمُوا أَيُّهَا الْمِلَاح، فَالْوَقْتُ وَقْتُ طُلُوعِ الْبَدْرِ الْبَهِيِّ
(الرّومی، ۲۰۰۸ م: ۲۰۵).

بنابراین، مترجم «خوش طالعان» را «الملاح» ترجمه کرده است، در صورتی که واژه «الملاح» جمع «ملیح» به فردی گفته می‌شود که چهرهٔ نمکین و زیبا داشته باشد. پس شایسته بود که از واژه «السعداء» استفاده می‌شد.

از دیگر کلماتی که به علت آشنایی کافی نداشتن با زبان فارسی، مترجم را در ترجمهٔ صحیح به تردید واداشته است و سبب ترجمهٔ نادرست آن شده، کلمهٔ «خُمرة» در بیت زیر است:

«یک پند ز من بشنو: خواهی نشوی رسوا؟
من خُمرة افيونم، زنهار سرم مگشا»
(مولوی، ۱۳۸۲: ۴۰).

کلمهٔ «خُم» در زبان فارسی به ظرف سفالین بزرگی اطلاق می‌شود که برای نگهداری آب، سرکه یا شراب در قدیم از آن استفاده می‌شده است، اما به گمان مترجم، این همان «خمر» یا «شراب» است و بدین دلیل، آن را «خمر» ترجمه کرده است:

«استمع نصيحة مني، أتريد ألا تفتضح
فأنا خمرٌ قد مزج بالأفيون فحاذر أن تنزع الغطاء عتًا»
(الرّومی، ۲۰۰۸ م: ۱۱۳).

اگر مترجم به جای کلمهٔ «خمر» از واژهٔ «الدين» به معنای خُمرة بهره می‌برد و عبارت را بدین گونه می‌آورد: «فأنا دينٌ أفيون...»، ترجمه رساتر بود. همچنین مترجم ضمیر مفرد را به ضمیر جمع ترجمه کرده است و به جای «عتًا» باید از واژهٔ «عني» استفاده می‌کرد.

در غزلی دیگر از غزلیات شمس، مولانا در توصیف خود چنین می‌فرماید:

«ماییم مست و سرگران، فارغ ز کار دیگران
عالم اگر بر هم رود، عشق تو را بادا بقا!»
(مولوی، ۱۳۸۲: ۱۰).

مترجم در ترجمه چنین بیان می‌کند:

«نحن سکاری رؤوسنا تدور، قد فرغنا ممّا لغيرنا من أمور
لو تقوّض العالم و امّحى، فلِعشقتك أبدأ الخلود و البقاء»
(الرومی، ۲۰۰۸م: ۶۶).

در این بیت، کلمه «سرگران» که به معنای مخمور و سرمست است، با جمله «رؤوسنا تدور» ترجمه شده است، در حالی که عبارت «دار رأسه» به معنای سرگیجه گرفت (ر.ک؛ آذرنوش، ۱۳۸۴: ۲۰۷) و نیکوتر آن بود که مترجم به جای این عبارت، کلمه «مخمور» را در بیت فوق جای می‌داد و می‌گفت: «نحن سکاری و مخمورون».

سپس مولانا جلال‌الدین در مطلع غزلی دیگر از غزلیات شمس چنین می‌سراید:

«ای فصل با باران ما، برریز بر یاران ما
چون اشک غمخواران ما در هجر دلداران ما»
(مولوی، ۱۳۸۲: ۱۹).

در این بیت، واژه غمخوار به مفهوم انسان غمگین و غصه‌دار است، در حالی که در ترجمه عربی آن می‌خوانیم:

«یا فصلنا ذا الغیث والمطر، أنزل علی أصحابنا مطرا
کدمع البائسین منّا لهجر أحتتنا»
(الرومی، ۲۰۰۸م: ۸۰).

در این بیت، از کلمه «غمخوار» به واژه «البائس» تعبیر شده است، حال آنکه «البائس» به معنای «بینوا و بدبخت» می‌باشد (ر.ک؛ آذرنوش، ۱۳۸۴: ۱۲۶) و بر فردی اطلاق می‌گردد که از لحاظ مالی، توانایی کافی نداشته باشد. بنابراین، باید در ترجمه عربی واژه «غمخوار» از کلمه «المشفقین» استفاده شود.

مولانا در ابیات دیگری از غزلیات خود، به توصیف معشوق خویش پرداخته است و او را همچون آب حیاتی می‌داند که به جان او زندگی تازه‌ای می‌بخشد:

«بام وهوا تویی و بس، نیست روی به جز هوس
آب حیات جان تویی، صورت‌ها همه سقا»
(مولوی، ۱۳۸۷: ۳۰).

«أنت السطح و أنت الهوا لیس إلیا، و کلّ ذهاب هوس لیس إلیا
ماء الحیاة روحک، و الصّور کلّها سقا»
(الرومی، ۲۰۰۸ م: ۹۶).

ناقدان و پژوهشگران ادب پارسی دربارهٔ کلمهٔ «روی» که در این بیت آمده است، نظرات گوناگونی را ارائه داده‌اند. فروزانفر معنای این واژه را این‌گونه بیان می‌دارد: «روی: سیراب‌کننده، ابری با باران درشت، تر و تازه» (مولوی، ۱۳۶۳: ۳۱۱). اما شفیع کدکنی نظر دیگری در این باره دارد. وی در تفسیر این کلمه می‌گوید: «رو، رفتن؛ نیست روی به جز هوس: هر هوسی رفتنی است و شاید هم منظور از روی، شعر باشد از باب ذکر جزء و ارادهٔ کل» (مولوی، ۱۳۸۷: ۳۱).

به هر روی، از مجموع آنچه نقل شد، چنین برمی‌آید که اگر مقصود شاعر از «روی»، همان «سیراب‌کننده» باشد، مترجم به خطا رفته است، اما اگر منظور شاعر، رفتن باشد، مترجم راه درستی در بیان عبارت پیش گرفته است. علاوه بر این، ترجمهٔ مصرع دوم نیز خطا دارد؛ زیرا باید به جای «ماء الحیاة روحک» بگوید: «و أنت ماء الحیاة للروح».

در جایی دیگر مولانا می‌گوید:

«سخن با سرو می‌گوید که مستانه همی رقصی
به گوشش سرو می‌گوید که یار بردبار آمد»
(مولوی، ۱۳۸۲: ۱۱۸).

اکنون به ترجمهٔ بیت می‌نگریم:

«و زهرة الیاسمین تهتف بشجرة السّرو: أو ترقصین و أنت سگری؟

یُسّر السّرو بأذنها: قد أقبل الحیب البارّ»

(الرّومی، ۲۰۰۸ م.: ۲۳۰).

در مصراع اول این بیت، شاعر رقصیدن سرو را به سان رقصیدن شخص مست بیان نموده است، اما مترجم در ترجمه، آن را به صورت جمله حالیه ترجمه کرده که بهتر است بگوییم: «ترقصین رقص السّکاری».

کلمه «بردبار» که به معنای صبور می‌باشد، معادل آن در این ترجمه کلمه «البارّ» است، در صورتی که «البارّ» به معانی زیر آمده است: «حرمت‌گذار، وظیفه‌شناس، صمیمی، مخلص، پارسا، پاکدامن، صادق، راستگو، درست، مهربان، نیکوکار، بخشنده» (آذرنوش، ۱۳۸۴: ۳۲). بنابراین، مترجم این کلمه را به اشتباه، معادل یابی و ترجمه نموده است و بهتر بود به جای کلمه «البارّ»، کلمه «الصّبور» را به کار می‌برد.

گفتنی است مترجم در تشخیص برخی کلماتی که در نگارش یکسان، اما در خواندن، متفاوت هستند، به خطا رفته است و در نتیجه، ترجمه درستی ارائه نداده است. از نمونه این خطاها بیت زیر می‌باشد:

«ای چشم ابر، این اشک‌ها می‌ریز همچون مشک‌ها

زیرا که داری رشک‌ها بر ماه‌رخساران ما»

(مولوی، ۱۳۸۲: ۱۹).

کلمه «مَشک» در مصراع اول به فتح میم خوانده می‌شود و منظور از آن «مَشکِ آب» است، اما مترجم گمان کرده که این کلمه، «مُشک» (به ضمّ میم) و به معنای نوعی عطر و بوی خوش می‌باشد و در ترجمه این گونه آورده است:

«یا عین الغمام و السُّحُب، أهرقی الدّمع هتوناً بعطر المسک يتضوّع

إذ تضمیرین - کما علمت - الحسد، لوجوه لنا کالبُدُر»

(الرّومی، ۲۰۰۸ م.: ۸۰).

که بهتر بود به جای مصراع اوّل بگوید: «یا عین الغمام والسُّحْب، أهرقى الدّمع هتونا كالقرب».

مترجم در بیتی دیگر کلمهٔ «شُکر» (به ضمّ شین) را «شِکَر» (به کسر شین) خوانده است:

«هله برجه، هله برجه، قدمی بر سرّ خود نه
هله برپر، هله برپر، چو من از شکر و غرامت»
(مولوی، ۱۳۸۲: ۷۳).

«ألا فاقفز، ألا فاقفز، و قدما على الرأس ضَع
ألا فحلّق، ألا فحلّق و أعلّ مثلی على السُّکر و الغرامه»
(الرومی، ۲۰۰۸ م: ۱۷).

این در حالی است که اگر آن را «شِکَر» (به کسر شین) بخوانیم، به وزن بیت آسیب می‌رساند و اگر آن را «شُکر» (به ضمّ شین) بخوانیم، وزن بیت صحیح خواهد بود و خللی به آن وارد نخواهد آمد.

نکتهٔ دیگری که باید در این جستار در نظر داشت، این است که برخی از واژه‌ها در نوشتار زبان فارسی شکل یکسانی دارند و در خواندن هم یکسان تلفظ می‌شوند، اما در معنا متفاوت از یکدیگر هستند. وجود چنین واژه‌های مشابه در زبان فارسی، کار مترجمان این زبان را دشوار کرده است، به گونه‌ای که مترجم باید در ترجمهٔ این دسته از واژگان دقتی دوچندان داشته باشد. این قبیل کلمات می‌تواند معنای اسمی یا فعلی داشته باشد:

«در سرّ خود پیچ لیک، هست شما را دو سرّ
این سرّ خاک از زمین، وان سرّ پاک از سما»
(مولوی، ۱۳۸۲: ۸۸).

کلمه «پیچ» می‌تواند بُن مضارع باشد و یا فعل امر و یا اسم که اگر آن را به شکل فعل در نظر بگیریم، فعل امر خواهد بود که حرفِ باء (ب) از ابتدای آن حذف شده است. اما مترجم با تصوّر اینکه این کلمه اسم است، آن را به صورت اسم ترجمه کرده است و سرانجام کار این است که عبارت مورد نظر (در سرِ خود پیچ) اشتباه ترجمه شده است:

«فی رأسک تنيّة، لكن لک رأسين

رأس التراب، هذه من أديم الأرض، وتلك الرأس الطاهرة من السماء»
(الرومی، ۲۰۰۸ م: ۱۹۲).

در واقع، مقصود این عبارت آن نیست که در سرِ تو پیچ وجود دارد، چنان‌که مترجم این گونه برداشت کرده است، بلکه منظور از آن، «در خود توجه کردن» است.

از دیگر نمونه‌های این بخش می‌توان بیت زیر را آورد:

«ای مه افروخته‌رو، آب روان در دلِ جو
شادی عشاق بجو، کوری اغیار بیا»
(مولوی، ۱۳۸۲: ۲۲).

در ترجمه این بیت می‌خوانیم:

«یا قمرأ مضيئاً إمض، وابحث عن ماء جار في القلب
ابحث عن سعد العشاق، ثم رغم أنف الأغيار تعال»
(الرومی، ۲۰۰۸ م: ۸۴).

کلمه «رو» به معنای رخسار و چهره می‌باشد، اما به گمان مترجم این کلمه را فعل در نظر گرفته است و مقصود او از آن، «رفتن» است. به همین دلیل، برای آن از فعل «امض» استفاده کرده است. افزون بر این، در ترکیب «آب روان در دلِ جو»، مقصود از «جو»، «جویبار و نهر روان» است، اما مترجم به اشتباه آن را به معنای «جستن و طلب کردن» دریافته است و برای آن، کلمه «ابحث» را آورده است. با بررسی این ابیات، می‌توان گفت همه این دریافت‌های اشتباه در نتیجه خواندن نادرست عبارات و دقت نکردن در آنهاست.

بنابراین، مصراع اول بیت را می‌توان چنین آورد: «یا قمرأ مضيئاً، یا ماءً جاریاً فی قلب التّهر...».

به علاوه، در مصراع دوم ترتیب کلمات به صورت ترتیب واژگان فارسی است و باید به صورت ترتیب اجزای جملهٔ عربی باشد: «ثمّ تعال رغم أنف الأُغیار».

از نمونه‌های دیگر خطاهایی که در اثر تشابه واژگان به وجود آمده است، بیت زیر می‌باشد:

«مه از پی چوگان تو، خود را چو گویی ساخته
خورشید هم جان‌باخته، چون گوی غلطان می‌رود»
(مولوی، ۱۳۸۲: ۱۰۵).

در این عبارت، ماه و خورشید از فرط عشق به ممدوح، به گوی غلطان تشبیه شده‌اند. کلمهٔ «چون» در مصراع دوم، چند معنی را در ذهن تداعی می‌کند: ۱- مفهوم زمانی داشته باشد و هم‌معنی «هنگامی که» باشد. ۲- کلمه‌ای باشد به معنای «زیرا» برای دلیل آوردن در پاسخ یک سؤال. ۳- می‌تواند به عنوان ادات تشبیه به کار رود و مترادف معنای «مثل» و «مانند» باشد.

به‌یقین کلمهٔ «چون» در این بیت نمی‌تواند به مفهوم اول و دوم بیاید؛ زیرا زمان در این بیت، مقصود نیست و سؤالی هم مطرح نشده است تا این کلمه پاسخی برای آن باشد. در نتیجه، «چون» در بیت مولانا به معنای همانندی و مشابهت به کار رفته، ادات تشبیه است. اما با خواندن عبارت ترجمه شدهٔ عربی آن درمی‌یابیم که این کلمه به مفهوم زمانی آن ترجمه شده است:

«القمر فی إثر الصّولجان یسعی، هب نفسک کرهً
فروح الشّمس تخفق حین تدرج الكرة أو تبین»
(الرومی، ۲۰۰۸م: ۲۱۳).

علاوه بر این، مترجم برای کلمهٔ «خود» در مصراع اول، «نفسک» را به کار برده است که با دقت در شعر، متوجه غایب بودن کلمهٔ «خود» و مرجع ضمیر آن که «ماه» است،

خواهیم شد. پس او باید به جای واژه «نفسک»، «نفسه» را به کار برد. در نتیجه، ترجمه صحیح مصراع اول چنین خواهد بود:

«الْقَمَرُ فِي إِثْرِ الصَّوْلَجَانِ يَسْعَى وَ يَتَبَدَّلُ
كَأَنَّهُ كَرَّةٌ حَتَّى يَقْتُلَ بَيْدَ صَوْلَجَانِكُ».

علاوه بر این، مترجم در فهم صحیح معنای مصراع دوم نیز به خطا رفته است و بهتر بود مصراع دوم به این صورت ترجمه شود: «وَالشَّمْسُ تَمَرُّ مَرَّ الْكُرَّةِ الْمَتَدْرَجَةِ لِأَنَّهَا مَاتَتْ».

بنابراین، در پژوهش درباره این گونه واژگان، باید دقت کنیم که کدام معنای واژه در متن مورد نظر است. دقت در این نمونه شعری زیر نیز ما را به این نکته می‌رساند:

«امروز خود آن ماهت، در چرخ نمی‌گنجد
وان سکه چون چرخت، پهنای دگر دارد»
(مولوی، ۱۳۸۲: ۱۲۴).

در این بیت، واژه «چرخ» دو بار (یک بار در مصراع اول و بار دیگر در مصراع دوم) به کار رفته است که هر یک از آنها از نظر معنا با دیگری متفاوت است. این تفاوت در معنا را می‌توان با استفاده از قرینه‌های به کار رفته در عبارات دریافت. «چرخ» در مصراع اول به معنای آسمان است و قرینه آن، «ماه» می‌باشد و در مصراع دوم، به معنای شیء گرد و غلطانی است که «سکه» به آن تشبیه شده است. اما مترجم هر دو واژه را به یک معنا درک کرده است و از لحاظ معنایی، بین آن دو تفاوتی قائل نشده است:

«قمرک الیوم لا تحتویه السماء
و السکه الشیهة بسمائک لها وسع آخر»
(الرومی، ۲۰۰۸م: ۲۳۶).

توجه به این نکته ضروری است که مترجم برای آشنایی بیشتر با زبان مبدأ باید در باب واژه‌هایی که معانی آنها را نمی‌داند، یا در معانی آنها تردید دارد، به فرهنگ لغت‌های ویژه آنها مراجعه کند تا معانی لغات برایش با وضوح بیشتری آشکار شود.

نکتهٔ دیگری که نباید از نظر دور داشت، این است که مترجم باید در خواندن واژه‌ها و الفاظ دقت فوق‌العاده‌ای داشته باشد تا در ترجمهٔ آنها خطایی رخ ندهد. حال نمونه‌ای از خطاهایی را که از روی بی‌دقتی مترجم در خواندن متن رخ داده است، در بیت زیر می‌بینیم:

«ای یار ما! عیار ما! دام دل خمار ما!
پا وامکش از کار ما، بستان گرو دستار ما»
(مولوی، ۱۳۸۲: ۶۹).

واینک ترجمه عربی آن:

«رفیقنا أنت، عیارنا أنت
قید قلبنا... خمارنا أنت
لاتسحب القدم عن شأننا
بل خذ بعقده عمامتنا»
(الرومی، ۲۰۰۸ م: ۶۰).

مترجم کلمهٔ «گرو» را که به معنای رهن کردن است، به اشتباه «عقده» ترجمه کرده است، در صورتی که «عقده» به معنای «گره» است. با خواندن این بیت و ترجمهٔ عربی آن درمی‌یابیم که مترجم در تشخیص واژه‌ها دقت نکرده تا جایی که بین دو واژهٔ مشابه در نوشتار خطا کرده است. هرچند که این خطا از روی قصد و عمد نبوده است. علاوه بر این، صیغهٔ ندا را به صورت خبری آورده است که متن عربی، محتوای ندا در متن فارسی را از دست داده است. بنابراین، بهتر بود این گونه می‌آورد: «یا رفیقنا و عیارنا» و یا «قید قلبنا الخمار». عبارت «پا وامکش از کار ما» را نیز به صورت تحت‌اللفظی ترجمه کرده است و پیشنهاد می‌شود به جای آن، از عبارت «لا تهمل شأننا» استفاده شود.

از این گونه اشتباه‌ها را باز هم می‌توان مثال زد:

«جان سپه است و من علم، جان سحر است و من شیم
این دل آفتاب من هر سحری چه می‌شود»
(مولوی، ۱۳۸۲: ۱۱۵).

مترجم کلمه «شیم» را به اشتباه «شبنم» دریافته است و آن را این گونه آورده:

«الروح جیش و أنا علم، الروح سحر و أنا قطرة الندى
قلبی، شمسی ماذا بكلّ سحر یجری»
(الرومی، ۲۰۰۸ م: ۲۲۱).

صحیح آن بود که می‌گفت: «الروح هی الفجر فأنا اللیل».

از نمونه‌های دیگر خطاهای ترجمه در این بخش می‌توان به بیت زیر اشاره کرد:

«صفا آمد، صفا آمد که سنگ وریگ روشن شد
شفا آمد، شفا آمد، شفای هر نزار آمد»
(مولوی، ۱۳۸۲: ۱۱۸).

در بیت بالا، دقت نکردن مترجم سبب ترجمه نادرست دو واژه «شفا» شده است:

«أقبل الصفا، أقبل الصفا. فأضاء الحجر و الحصى
أقبل السقا، أقبل السقا، أقبل شفاء كلّ علیل»
(الرومی، ۲۰۰۸ م: ۲۲۷).

واژه «شفا» به غلط «السقا» ترجمه شده، در حالی که «السقا» به معنای مشک آب می‌باشد.

ب) ترجمه فعل‌ها

فعل‌ها در هر زبانی نقش مهم و عمده جملات را بر عهده دارند و کامل‌کننده آنها هستند. در زبان فارسی نیز فعل‌ها با زمان‌های مختلف و معانی گوناگون به کار می‌روند که تشخیص صحیح آنها نیازمند داشتن علم و آگاهی کافی از زبان فارسی می‌باشد.

در این ترجمه نیز مترجم در تشخیص برخی فعل‌های فارسی دچار اشتباه شده است، به‌ویژه فعل‌هایی که در فارسی کهن به گونه‌ای دیگر به کار می‌رفته‌اند و یا برای هماهنگی در وزن شعری، شاعر در آنها تغییراتی اعمال نموده است. این موضوع را می‌توان به عنوان عامل ترجمهٔ ناصحیح مترجم ذکر کرد. بیت زیر می‌تواند نمونهٔ مناسبی برای این سخن تلقی شود:

«پیش از تو بسی شیدا، می‌جست کرامت‌ها
چون دید رخ ساقی، بفروخت کرامت را»
(مولوی، ۱۳۸۲: ۳۵).
«قد کان قبلک کثیر ممّن ینشد الکرامات
فلما رأى وجه السّاقی أحرق کُلّ کرامة»
(الرّومی، ۲۰۰۸ م: ۱۰۴).

آنچه در این بیت بایستهٔ امعان نظر است، فعل «بفروخت» می‌باشد که برخلاف گمان مترجم، به معنی فروختن است، اما مترجم این فعل را «ببفروخت» پنداشته است و برای آن، از معادل معنایی «أحرق» به جای فعل «باع» استفاده کرده است.

از دیگر فعل‌هایی که در ترجمهٔ عربی آنها مترجم دچار اشتباه شده است، می‌توان در بیت زیر ملاحظه نمود:

«ای رشک ماه و مشتری، با ما و پنهان چون پری
خوش خوش کشانم می‌بری، آخر نگویی تا کجا»
(مولوی، ۱۳۸۲: ۱۳).

چنان‌که ملاحظه می‌شود، فعل‌های موجود در این بیت، مضارع می‌باشند، اما مترجم در ترجمهٔ عربی، آنها را به فعل امر و نهی تغییر داده است:

«یا من یحسدک القمر و المشتري، أنتَ معنا و منّا کملاک
تختبی فاجذبنی برفقٍ واذهب بی، ثمّ لا تقلِ إلیّ این؟»
(الرّومی، ۲۰۰۸ م: ۷۲).

بهتر بود به جای مصراع دوم بگوید: «فتجذبني برفقٍ و تذهب بي...».

ج) ترجمه عبارات

بخش دیگری از نقد ترجمه در این پژوهش، به عبارت‌هایی اختصاص می‌یابد که مترجم در فهم آنها دچار اشتباه شده است. آنچه که در ترجمه این عبارات، مترجم را به اشتباه انداخته، درک نادرست برخی اصطلاحات فارسی، تشخیص نادرست فاعل از مفعول و یا توجه نکردن به علائم نگارشی متن اصلی می‌باشد که به نمونه‌هایی از آنها اشاره می‌کنیم. مولانا در یکی از غزلیات خود می‌گوید:

«ماده است مریخ زمن، اینجا در این خنجر زدن
با مقنعه کی‌تان شدن در جنگ ما، در جنگ ما»
(مولوی، ۱۳۸۲: ۹).

مقصود از مصراع دوم این است که چگونه با مقنعه می‌توان جنگید، اما مترجم کلمه «شدن» را به صورت تحت‌اللفظی ترجمه کرده است و چنین آورده است:

«مريخ الزمن مؤنث لا مذکر
و ها هنا ضرب خنجر
أني لخمارة أن يصير لحرينا، لحرينا»
(الرومی، ۲۰۰۸ م: ۶۵).

با درک صحیح از این عبارت می‌توان ترجمه آن را به صورت زیر آورد: «أني للمقنعة أن يصير لحرينا، لحرينا؟!».

از نمونه‌های دیگری که مترجم در فهم آنها به خطا رفته است، می‌توان بیت زیر را آورد:

«حجرة خورشيد تویی، خانه ناهید تویی
روضه اومید تویی، راه ده ای یار مرا»
(مولوی، ۱۳۸۲: ۲۳).

که در ترجمه عربی آن چنین آمده است:

«قرص الشمس أنت، برج عطارد أنت
 واحة الرجاء أنت، فعلى الطريق ذلني»
 (الرومی، ۲۰۰۸ م: ۸۶).

دقت در این نمونهٔ شعری، ما را به این مسئله رهنمون می‌سازد که مترجم در فهم عبارت «راه ده ای یار مرا» دچار اشتباه شده است. به گمان او، مفهوم این عبارت، هدایت کردن و نشان دادن راه است، به همین دلیل، در ترجمهٔ خود، «فعلى الطريق ذلني» را آورده است، اما در اصطلاح فارسی، این عبارت به معنای نشان دادن و راهنمایی نیست، بلکه «راه دادن» یعنی جای دادن و پذیرفتن شخصی به وسیلهٔ دیگری. بنابراین، مفهوم عبارت «راه ده ای یار مرا» می‌تواند این گونه باشد که «ای دوست مرا بپذیر».

مسئلهٔ دیگری که در این جستار نباید از نظر دور داشت، تشخیص ناصحیح فاعل از مفعول است که در اثر جابجایی اجزای جمله به وجود می‌آید و گاه مترجم را به اشتباه می‌اندازد. بیت زیر نمونهٔ گویای این مسئله است:

«ابر گران چون داد حق، از بهر لب‌خشکان ما
 رطل گران هم حق دهد، بهر سبکساران ما»
 (مولوی، ۱۳۸۲: ۱۹).

مترجم در تعبیر عربی این گونه نگاشته است:

«و كما أتى السحابُ الثقالُ حَقَّهُ، لأجل من جَفَّتْ شِفَاهُهُمْ مِنَّا
 يُوْتِي الكَأْسُ الثَّقِيلُ حَقَّهُ، لأجل من لا يُؤْبَهُ بِهِمْ فِينَا»
 (الرومی، ۲۰۰۸ م: ۸۰).

فاعل در عبارت فارسی، «حق» یعنی ذات باری تعالی می‌باشد و مفعول این عبارت دو کلمهٔ «ابر گران» و «رطل گران» است، در حالی که در ترجمه، واژهٔ «حق» مفعول، و «السحاب الثقال» و «الكأس الثقيل» نیز فاعل قرار گرفته‌اند. شاعر با استفاده از اختیارات شاعری، جای فاعل و مفعول را با هم عوض کرده است تا صدمه‌ای به وزن شعر وارد نشود و این تغییر مکان اجزای جمله، سبب به خطا رفتن مترجم شده است.

در نمونه‌ای دیگر نیز می‌توان به تشخیص ناصحیح فاعل از مفعول اشاره کرد. مولوی محبوب خویش را در بیت زیر این گونه توصیف می‌کند:

«ای قیل و ای قال تو خوش، وی جمله اشکال تو خوش
ماه تو خوش، سال تو خوش، ای سال و مه چاکر ترا»
(مولوی، ۱۳۸۲: ۱۲).

در ابتدای مصراع دوم، شاعر محبوب را فردی می‌داند که حتی ماه و سال نیز به خدمت او درآمده‌اند. اما ترجمه عربی آن از مفهوم دیگری برایمان پرده برمی‌دارد:

«یا عذب القیل و القال، یا ملیحاً فی کُلِّ الأشکال
طاب لك الحول و طاب الهلال، دمت لعبدك حولاً و هلالاً»
(الرومی، ۲۰۰۸ م: ۷۰).

از عبارت عربی درمی‌یابیم که مقصود مترجم این است که محبوب برای بنده خود، سال و ماه می‌باشد نه اینکه ماه و سال برای محبوب بنده باشند. بنابراین، ترجمه صحیح این عبارت می‌تواند این گونه باشد: «یا مَنْ یعبدك الحول و الهلال».

از عبارات دیگری که باید به ترجمه نادرست آن اشاره کرد، بیت زیر است:

«مَسْتَنْد همه خانه، کسی را خبری نیست
از هر که درآید که فلان است و فلانه است»
(مولوی، ۱۳۸۲: ۷۰).

عبارت مورد نظر مصراع اول از این بیت می‌باشد (مَسْتَنْد همه خانه) که به صورتی نامفهوم و مبهم ترجمه شده است:

«دار کَلْهَا ثَقَّةٌ و تمکینٌ فَلَیْدِرِی أَحَدًا
عن فَلَائَةِ أَوْ فَلَانِ مَمَّنْ یَدْخُلُ بِاللَّیْلِ وَ النَّهَارِ»
(الرومی، ۲۰۰۸ م: ۱۶۲).

مقصود مترجم از این عبارت (دارٌ کلّها ثقة و تمکین) به درستی فهمیده نمی‌شود. مولانا می‌خواهد در باب افراد خانه بگوید که همه مسست هستند، اما از عبارت مترجم این‌گونه برمی‌آید که او واژهٔ «مسستند» را «مُسْتَنَد» خوانده که با عبارت مولانا به کلی متفاوت است. نکتهٔ مهم دیگری که در ترجمهٔ عبارات باید بدان توجه کرد، خواندن اشتباه عبارات است که سبب درک نادرست خواننده از عبارت مورد نظر و در نتیجه، ترجمهٔ نامطلوب آن می‌شود. بیت زیر گویای این خطا می‌باشد:

«بام و هوا تویی و بس، نیست روی به جز هوس
 آب حیاتِ جان تویی، صورت‌ها همه سقا»
 (مولوی، ۱۳۸۲: ۳۰).

ترجمهٔ عربی این عبارت به صورت زیر آمده است:

«أنت السّطح و أنت الهوا، لیس إلّا، و کُلّ ذهاب هوس لیس إلّا
 ماء الحیاة روحک، و الصّور کلّها سقا»
 (الرومی، ۲۰۰۸ م: ۹۶).

شاهد مثال، مصراع دوم این بیت است (آب حیاتِ جان تویی). مترجم کلمهٔ «حیات» را بدون کسرهٔ اضافه خوانده است و گفته: «ماء الحیاة روحک». در واقع، این جمله بدین معنی است که آب حیات، جان توست و مفهوم آن با مصراع مولانا تفاوت می‌کند. بنابراین، عبارت صحیح می‌تواند این‌طور باشد: «ماء الحیاة للروح أنت».

از دیگر عوامل مؤثر در ترجمهٔ صحیح، درک مقصود متن اصلی است. هر مترجم قبل از پرداختن به ترجمهٔ یک اثر، ابتدا باید مقصود از متن اصلی را دریابد و آنگاه به ارائهٔ معادل‌های آن در زبان مقصد بپردازد. حال به نمونه‌هایی از این بخش می‌نگریم. از نمونه‌های دیگر این بخش، بیت زیر است:

«ای یار ما! عیار ما! دام دل خمار ما!
 پا وامکش از کار ما، بستان گرو دستار ما»
 (مولوی، ۱۳۸۷: ۶).

با دقت در این نمونه شعری به این نکته برمی‌خوریم که مترجم در تشخیص موصوف برای صفت «خمار»، به خطا رفته است و بیت را این گونه ترجمه نموده است:

«رفیقنا أنت، عیارنا أنت

قید قلبنا... خمارنا أنت

لاتسحب القدم عن شأننا

بل خذ بعقده عمامتنا» (الرومی، ۲۰۰۸ م: ۶۰).

مترجم برای عبارت «دام دل خمار ما»، این ترکیب را جایگزین نموده است: «قید قلبنا ... خمارنا أنت»، در حالی که او باید ضمیر «نا» را از کلمه «قلبنا» حذف نماید و بگوید: «قید قلب خمارنا أنت» تا ترکیب وصفی - اضافی صحیحی ارائه و مقصود شاعر نیز به درستی ادا گردد.

از عبارات دیگری که مترجم دقت ویژه‌ای به آنها مبذول نداشته، بیت زیر است:

«نما ای شمس تبریزی کمالی که تا نقصی نباشد کاف و نون را»

(مولوی، ۱۳۸۲: ۴۴).

در این بیت، مولانا شمس را مورد خطاب قرار داده است و از او می‌خواهد تا فضل و کمال خویش را آشکار کند. اما عبارت ترجمه شده مقصود دیگری را می‌رساند:

«تجلّ یا شمس تبریز، یا ذا الکمال و التّمّ

کی لا یكون ثمّة نقصّ للکاف و النون أبداً»

(الرومی، ۲۰۰۸ م: ۱۱۹).

معادل ترجمه شده کلمه «کمالی» در مصراع مولانا، «یا ذا الکمال و التّمّ» می‌باشد که در خطاب به شمس گفته شده است. این در حالی است که شاعر چنین قصدی را ندارد و نمی‌خواهد شمس را به عنوان صاحب فضل و کمال مورد خطاب قرار دهد، بلکه می‌خواسته تا او کمال خویش را به شاعر نشان دهد. پس بهتر آن بود که در ترجمه مصراع اول، این جمله به کار می‌رفت: «تجلّ کمالاً یا شمس تبریز».

نکتهٔ مهم دیگر در ترجمهٔ صحیح، توجه شایان به خواندن صحیح متن است. این امر سبب می‌شود که مترجم مقصود اصلی را دریابد و ترجمه‌ای صحیح ارائه دهد. اما بی‌توجهی به این خواندن هم، سبب درک نادرست عبارت خواهد شد؛ به طور مثال مولوی می‌گوید:

«خورشید افتد در کمی، از نور جان آدمی
کم پرس از نامحرمان آنجا که محرم کم زند»
(مولوی، ۱۳۸۲: ۹۹).

در مصراع اول در صورت توجه نکردن به علامت کاما، طرز خواندن مصراع هم متفاوت خواهد بود و مفهوم عبارت هم به صورت دیگری درک می‌شود:

«يعتري الشمس النقصان، فتغدو أقلّ نوراً من روح الإنسان
عن الغرباء لا تسل، حيث يصاغر كلّ محرم»
(الرومی، ۲۰۰۸ م.: ۲۰۸).

مقصود مولانا از مصراع اول این است که نور خورشید در مقابل نور روح انسان کم می‌شود، اما مقصود از عبارت عربی این است که خورشید کم‌نورتر از نور جان انسان می‌گردد.

د) ترجمهٔ تعبیرات خاص مولانا

در دیوان شمس تبریزی، وجود برخی کنایات و تعبیرات خاص مولانا، توجه ما را به خود جلب می‌کند. دقت در فهم این تعبیرها، تأثیری مستقیم در ترجمهٔ صحیح آنها خواهد داشت و بدون درک درست این اصطلاحات، ترجمهٔ آنها نیز خالی از نقص نخواهد بود. از این رو، در این پژوهش سعی می‌شود چند نمونه از این تعبیرها به همراه ترجمه‌های نادرست آنها ذکر شود.

مولوی در یکی از غزل‌های خود این‌گونه می‌سراید:

«ای نور ما! ای سوز ما! ای دولت منصور ما!
جوشی بنه در شور ما، تا می‌شود انگور ما»
(مولوی، ۱۳۸۲: ۶).

در ترجمه این بیت چنین آمده است:

«أنت لنا التور، أنت لنا السرور، أنت إقليمنا المنصور
ألقي في نشوتنا حباً
كي يغدو كرمنا خمراً»
(الرومی، ۲۰۰۸ م: ۵۹).

مترجم در این بیت «دولت منصور ما» را «إقليمنا المنصور» ترجمه کرده است، در حالی که مراد مولوی از دولت، بخت و اقبال مساعد است (ر.ک: گوهرین، ۱۳۸۱: ۲۷)، نه دولت به مفهوم سیاسی و جغرافیایی آن. چنان که شفیعی کدکنی در شرح این واژه چنین بیان می‌دارد: «دولت در لغت به معنای هر چیز است که در گردش باشد و دست به دست بگردد، خواه مال باشد و خواه چیز دیگر. به معنی بخت و اقبال نیز در فارسی به کار رفته است. تعبیر دولت منصور در ادبیات عرفانی ما، علاوه بر معنای لغوی آن اشارتی دارد به منصور حلاج و سرنوشت او و مقام و منزلتی که در اندیشه‌های عرفانی یافته است» (مولوی، ۱۳۸۷: ۱۵۳).

از سوی دیگر، «إقليم» در مفهوم لغوی آن، بر آب و هوا و سرزمین و محدوده جغرافیایی اطلاق می‌شود. بنابراین، مترجم بهتر بود به جای این کلمه، واژه «سعد» را به کار می‌برد تا مقصودش گویاتر باشد. از نمونه دیگر این نوع خطاها ابیات زیر است:

«این ابر چون یعقوب من، وان گل چو یوسف در چمن
بشکفته روی یوسفان، از اشک افشاران ما
یک قطره‌اش گوهر شود، یک قطره‌اش عبهر شود
وز مال و نعمت پُر شود، کف‌های کف‌خاران ما»
(مولوی، ۱۳۸۲: ۱۹).

در ترجمه ابیات فوق چنین آمده است:

«هذا السحاب عندي كيعقوب و الزهر عندي كيوסף في الروض
تفتّح وجهه كلّ يوسفٍ من نثرات دموعنا

قطرةً منه تغدو جوهراً، قطرةً منه تغدو عبهراً
و بالمال و النعمة تمتلئ قيعان أكفنا، بعد أن ملئت شوکا»
(الرومی، ۲۰۰۸ م: ۸۱).

مقصود مولوی از تعبیر «کف‌خاران»، افراد حریص و مال‌دوست بوده است، چنان‌که استاد فروزانفر نیز این تعبیر را مجازاً به معنی طمع به کار گرفته است و نوشته است: «آنکه کف دستش را بخاراند یا کف دستش خارش گیرد که به عقیدهٔ عوام نشانهٔ یافتن پول است» (مولوی، ۱۳۶۳: ۴۰۰).

اما مترجم در ترجمهٔ عربی برداشتِ درستی از این کلمه نداشته است و گمان کرده کلمهٔ «خار» در ترکیبِ «کف‌خاران» به مفهوم خار و تیغ است و واژهٔ «شوک» را برای آن برگزیده است که با تفکری کوتاه در ترکیبِ کف‌خاران، می‌توان از دو لغتِ «حریص» و «طَمَاع» بهره گرفت.

از نمونه‌های دیگر آشنا نبودن مترجم با اصطلاحات خاصّ مولوی در دیوان شمس، کلمهٔ «لعل‌پوش» در بیت زیر است:

«باز بنفشه رسید، جانب سوسن دوتا
باز گل لعل‌پوش، می‌بدراند قبا»
(مولوی، ۱۳۸۲: ۵۹).

مترجم منظور از «لعل‌پوش» را اینگونه دریافته است: کسی که لعل و یاقوت به تن می‌کند:

«أخذ البنفسج لنفسه موضعاً بجانب السوسن قد انحنى
بينما الوردة المكتسية بالياقوت تشرع فى تمزيق العبا»
(الرومی، ۲۰۰۸ م: ۱۴۵).

در شرح دیوان کبیر در باب واژهٔ «لعل‌پوش» آمده است: «کسی که جامهٔ سرخ پوشد، سرخ پوش» (مولوی، ۱۳۶۳: ۵۶۰). بنابراین، مترجم باید به جای واژهٔ «المکتسیة بالیاقوت»، معادل معنایی «الحمراء» را برگزیند.

از دیگر تعبیرات خاصّ خداوندگار عشق و عرفان، تعبیر «اشک‌افشاران» در بیت زیر است:

«این ابر چون یعقوب من، وان گل چو یوسف در چمن
 بشکفته روی یوسفان، از اشک افشاران ما»
 (مولوی، ۱۳۸۲: ۱۹).

مقصود از «اشک‌افشاران» در این بیت، حالت اشک‌ریختن و موسم اشک‌ریزی است (ر.ک؛ مولوی، ۱۳۶۳: ۱۹۲)، اما در ترجمه عربی، مترجم آن را «ناثرات الدموع» ترجمه کرده است؛ یعنی کسانی که اشک می‌ریزند:

«هذا السحاب عندي كيعقوب، و الزهر عندي كيوسف في الروض
 تفتح وجه كل يوسف، من نائثرات دموعنا»
 (الرومی، ۲۰۰۸ م: ۸۱).

مترجم باید آن را به این صورت ترجمه می‌کرد: «مِن انحدار دموعنا».

تعبیر دیگری که در لابه‌لای ابیات مولانا به چشم می‌خورد، کلمه «دوزخ‌آشامان» است:

«حریف دوزخ‌آشامان مستیم که بشکافند سقف نیلگون را»
 (مولوی، ۱۳۸۲: ۴۳).

مترجم این کلمه را به مفهوم «شراب‌خوار» درک کرده است، در حالی که در شرح دیوان کبیر ذیل این واژه آمده است: «دوزخ‌آشام: مجازاً کسی که ساغر قهر را چون جام لطف به خوشی درکشد، بلاکش، جفاکش» (مولوی، ۱۳۶۳: ۳۰۰).

«نحن ندماء لشاربي الخمر اللاذعة
 لمن يمزقون سقف الفلك الأعلى»
 (الرومی، ۲۰۰۸ م: ۱۱۸).

مولانا در غزلی دیگر از کنایه‌ای سخن به میان می‌آورد که قابل تأمل است:

«چیزی دهانم را بیست، یعنی کنار بام و مست؟»

هرچه تو زان حیران شوی، آن چیز ازو حیران شود»
(مولوی، ۱۳۸۲: ۱۰۶).

نکتهٔ قابل توجه این است که مترجم باید ابتدا منظور مولانا را از این کنایه به خوبی درک کند، سپس به ترجمهٔ ابیات پردازد، مسئله‌ای که در این بیت رعایت نشده است و مترجم بی‌آنکه کنایه موجود در این بیت را بفهمد، به ترجمهٔ آن پرداخته است:

«شیء ما أغلق فمی، أیعنی ثملٌ أنا؟
كُلُّ ما تصیح أنت منه حیراناً، صَارَ ذلک الشیء منه حیراناً»
(الرومی، ۲۰۰۸ م.: ۲۱۵).

«کنار بام و مست، به کنایت کاری بدفرجام و امری درخور احتراز است» (مولوی، ۱۳۶۳: ۴۰۳). این در حالی است که معادل معنایی آن را در ترجمهٔ عربی «أیعنی ثملٌ أنا» می‌یابیم که به دلیل توجه کافی نداشتن به مفهوم آن به شکل تحت‌اللفظی ترجمه شده است.

همان‌گونه که ملاحظه شد، درک صحیح اصطلاحات خاص مولوی کلیدی مهم در ترجمهٔ درست آنها خواهد بود. حتی یک کلمهٔ کوچک هم در اشعار مولانا می‌تواند مفهوم ویژه‌ای داشته باشد؛ به عنوان مثال، در بیت زیر باید مقصود مولانا از «شه» را بدانیم تا مصراع دوم آن به درستی ترجمه شود:

«هرکجا تخمی بکاری آن بروید عاقبت بر نروید هیچ از شه دانهٔ احسان چرا؟»
(مولوی، ۱۳۸۲: ۴۷).

مقصود از «شه»، ممدوح شاعر است. در این بیت، مولانا خطاب به کافران و معاندان ممدوح می‌گوید که چرا دانهٔ احسان ممدوح در دل شما بر نمی‌دهد، حال آنکه قاعدتاً تخم باید بروید (ر.ک؛ شمیسا، ۱۳۷۳: ۹۱). اما در ترجمهٔ عربی ملاحظه می‌کنیم که کلمهٔ «شه»، یعنی ممدوح اصلاً ترجمه نشده است! بنابراین، معنای عبارت مولوی به صورت خطا از این بیت برداشت شده است:

«أینما بذرت بذرة صارت بالضرورة نبتا»

فلم لا ینبت شیءٌ من بذرة الإحسان لم؟»
(الرّومی، ۲۰۰۸ م: ۱۲۵).

معنای عبارت عربی مصراع دوم این است که چرا چیزی از دانهٔ احسان نمی‌روید؟ حال آنکه بهتر است این‌گونه بگوییم: «فلم لا ینبت بذرة إحسان الممدوح؟».

نتیجه‌گیری

حقیقت آن است که ترجمه به عنوان پلی میان دو زبان در بسیاری از موارد سبب تبادل میان زبان‌ها و فرهنگ‌ها می‌گردد، اما ناگفته پیداست اگر این کار با مهارت انجام نگیرد، تبادل را دچار خدشه می‌نماید، به‌ویژه در باب شعر عرفانی مولانا که زبانی فراهنجار و خاص دارد و دقت بسیار نیاز است.

محمد سعیدجمال‌الدین در ترجمهٔ *غزلیات شمس* به زبان عربی گاه دچار اشتباه شده است که از عوامل آن می‌توان به ترجمه‌ناپذیری اشعار عرفانی، شکل یکسان کلمات در نگارش و خواندن، تشخیص نادرست فاعل از مفعول و نیز ناتوانی در درک صحیح اصطلاحات فارسی اشاره کرد. وی در انتقال برخی اصطلاحات خاص مولانا چون «کف‌خاران»، «اشک‌افشاران» و «دوزخ‌آشامان» نیز دچار تردید و اشتباه شده است که اطلاع کافی نداشتن از زبان شعری خاص مولوی مهم‌ترین عامل آن است.

نمونه‌های بررسی شده در این مقاله نشان می‌دهد که ترجمهٔ محمد سعیدجمال‌الدین از *غزلیات شمس* در بخش واژگان، عبارات و تعبیرات خاص مولانا نیاز به بازنگری اساسی دارد.

منابع و مأخذ

- آذرنوش، آذرتاش. (۱۳۸۴). *فرهنگ معاصر عربی - فارسی*. چاپ ششم. تهران: نشر نی.
اقبالی، عباس. (۱۳۸۸). *گامی در ترجمه شعر کلاسیک عربی*. چاپ اول. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
انوری، حسن. (۱۳۸۱). *فرهنگ بزرگ سخن*. تهران: سخن.

- جاحظ، أبوعثمان عمرو بن بحر. (۱۴۰۸ق.). *الحيوان*. ج ۱. تحقیق و شرح عبدالسلام هارون. بیروت: دارالجيل.
- راغب الإصفهانی، أبي القاسم الحسين بن محمد. (۱۴۱۲ق.). *مفردات ألفاظ القرآن في غريب القرآن*. تحقیق صفوان عدنان داود. دمشق - بيروت: دارالعلم - الدار الشامية.
- الرّومی، جلال‌الدین. (۲۰۰۸م.). *قصائد مختارة من ديوان شمس تبريز*. نقلها من الفارسيّة و قدم لها و علق عليها محمد سعيد جمال‌الدین. القاهرة: الهيئة المصريّة العامة للكتاب.
- سلماسی‌زاده، جواد. (۱۳۶۹). *تاریخ ترجمهٔ قرآن در جهان*. تهران: امیرکبیر.
- شمیسا، سیروس. (۱۳۷۳). *گزیدهٔ غزلیات مولوی*. چاپ سوم. تهران: چاپ و نشر بنیاد.
- شمس‌آبادی، حسین. (۱۳۸۰). *تئوری ترجمه و ترجمهٔ کاربرد از عربی به فارسی*. تهران: چاپار.
- گوهرین، کاوه. (۱۳۸۱). *میعاد با خورشید؛ گزیدهٔ دیوان کبیر شمس*. چاپ اول. تهران: انتشارات آرویج.
- مولوی، جلال‌الدین محمد. (۱۳۸۷). *غزلیات شمس تبریز*. مقدمه و تفسیر محمد رضا شفیعی کدکنی. تهران: سخن.
- _____ . (۱۳۶۳). *کلّیات شمس (دیوان کبیر)*. ج ۷. با تصحیح و حواشی بدیع‌الزمان فروزانفر. چاپ سوم. مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر.
- _____ . (۱۳۸۲). *گزیدهٔ غزلیات شمس*. به کوشش محمد رضا شفیعی کدکنی. چاپ ششم. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

